

ایمان و خردورزی از دیدگاه امام علی علیه السلام

<?xml encoding="UTF-8?">

چکیده

قلب و عقل، دو منع درک در انسانند. قلب خاستگاه ایمان است و عقل منشأ خردورزی. به تعبیری، با قلب، می‌یابند و با عقل، می‌بافند. همین دوگانگی، باعث شده است که برخی گمان کنند ایمان و خردورزی، جمع شدنی نیستند. این گمان، نویسنده این نوشتار را بر آن داشت که به واکاوی این شبهه، از منظر الگوی خردورزی و مجسمه ایمان، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، بپردازد.

درآمد

ایمان به چه معناست؟ مراتب و درجات ایمان چیست؟ علائم و نشانه‌های آن کدام است؟ تجلی و ظهور ایمان در حیات مادی انسان چگونه می‌باشد؟ ترابط ایمان و تعقل تا چه حد است؟ آیا ایمان دینی با عقل‌ورزی قرین است یا با عقل‌ستیزی؟ آیا باورهای دینی، با خردورزی تشدید و تقویت می‌شود یا به تزلزل و سستی می‌گراید؟ در قلمرو اعتقادات دینی، احساسات و عواطف درونی نهفته است یا عقلانیت و تأملات فکری؟ آیا ممکن است ایمان با شک و تردید همگام و همراه باشد یا خیر؟ و آیا تعالیم و دستورات دینی، عقلایی‌اند و فهم دینی، فهم منطقی و عقلی است یا نه؟ همه این مسائل پرسشهایی است که پاسخ آن را در کلمات گهربار علی علیه السلام جستجو می‌کنیم. تردیدی نیست که بیانات و سخنان علی علیه السلام دریایی از معارف و علوم است که در هر زمان اندیشمندان می‌توانند به فراخور اندیشه خود، پاسخ شبهه‌ها و اشکالها را در آن دریای بیکران بیابند. این نوشتار، حاصل سیری اجمالی در کلمات آن امام همام و خطبه‌ها و حکمت‌های نهج‌البلاغه است و مقصود از آن، پاسخ به برخی از پرسشهای یاد شده و مناقشه‌هایی است که در حقیقت، حجم زیادی از شبهه‌های نسل فرهنگی امروز جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد.

هر چند که در این زمینه، برخی از محققان محترم مباحثی را طرح کرده‌اند ولی وجود برخی کاستیها در آنها، پژوهشی جدید را می‌طلبد. در این نوشتار، تلاش شده است اساس و محور بحث، سخنان اولین پیشوای اسلام، امام علی علیه السلام باشد و آنچه را که آن امام بزرگوار، پیش روی پیروان خویش ترسیم نموده‌اند، مورد استناد و استفاده قرار گیرد.

تعریف ایمان

ایمان در لغت به معنای گرویدن، خضوع و انقیاد، تصدیق و اطمینان به خدا، اقرار به خداوند، اسمی برای جمیع طاعات و در اصطلاح متکلمان و علمای علم دین به معنای تصدیق آنچه از جانب خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده (کُلُّ ما جاء به النبی)، است. (2)

این واژه در کتاب و سنت بسیار به کار رفته و بیشتر به معنای یاد شده و یا در مقابل لفظ کفر آمده است و درباره حقیقت ایمان و مسمای اعتقاد به خدا، به حدیث معروف علی علیه السلام استناد شده که در پاسخ به سؤال از حقیقت ایمان، فرمودند:

"الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان." (3)

یعنی: ایمان، شناخت و معرفت قلبی و اقرار و اعتراف به زبان و عمل به اعضا و جوارح را گویند. در این که آیا هر سه مورد مذکور، جزء حقیقت و ماهیت ایمان است یا این که عمل به اعضا و جوارح شرط کمال ایمان می باشد، میان علمای مذهبها و فرقه ها اختلاف است.

ایمان از دیدگاه معتزله

ابن ابی الحدید معتزلی یکی از شارحان بزرگ نهج البلاغه در تفسیر و شرح این کلام حضرت علی علیه السلام می گوید:

این سخن امام علیه السلام همان چیزی است که اصحاب ما بدان معتقدند؛ زیرا عمل به ارکان نزد ما داخل در حقیقت ایمان است و کسی که به واجبات دینی عمل نکند مؤمن نیست؛ هر چند شناخت قلبی به خدا داشته و اقرار زبانی هم بنماید و این عقیده خلاف قول اشعریه و امامیه و حشویه است. (4)

و برخی از معتزله گفته اند: "هو التصدیق بالقلب و اللسان معاً." (5) یعنی: ایمان، اقرار و تصدیق قلب و زبان با هم را گویند یا ایمان اسمی است که برای همه اطلاعات اطلاق می شود.

بعضی دیگر از علمای معتزله گفته اند که ایمان به انجام همه واجبات با اجتناب از کبائر، اطلاق می شود.

ابوالهذیل و واصل بن عطاء نقل کرده اند که ایمان، انجام همه واجبات و مستحبات است.

و در یک جمله از دیدگاه معتزله، حقیقت ایمان همان اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و اجتناب از گناهان کبیره است. (6) که در حقیقت، به عقیده فرقه خوارج تمایل دارند که مرتکب کبیره را خارج از ایمان می دانند و هر دو

فرقه اتفاق دارند بر این که مرتکب کبیره اگر بدون توبه بمیرد جزء خالدين در جهنم است. (7)

معتزله و ماتریدیّه بر اهمیت تعقل و تفکر در ایمان تأکید بلیغ دارند و می گویند که ایمان حقیقی باید مبتنی بر تعقل باشد. (8)

دیدگاه اشاعره

در باب معنا و حقیقت ایمان، علمای اشاعره چنین عقیده دارند:

همانا ایمان تصدیق خداوند و پیامبران و فرستادگانش است که این تصدیق جز از طریق معرفت حاصل نمی شود.

ابوالحسن اشعری می گوید:

آنچه مورد رضایت نزد ما می باشد، این است که همانا حقیقت ایمان، تصدیق به خداست. (9)

غزالی گفته است:

ایمان یعنی اعتقاد و تصدیق به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی و روز قیامت و برانگیخته شدن بعد از مرگ و حسابرسی اعمال انسانی و قضا و قدر الهی و خیر و شر او. (10)

دیدگاه مرجئه

این فرقه معتقدند که ایمان به معرفت قلبی، محدود است؛ نه شامل فعالیت زبانی می‌گردد و نه شامل فعل بدنی. از این جهت، کسی که قلباً به این امر شناخت پیدا نماید که خدا یگانه و یکتاست و چیزی همانند او نیست خواه به جانب شرق نماز بگذارد و یا به جانب غرب، مؤمن راستین است. (11) البته این نظر برخی از مرجئه است و برخی دیگر از بزرگان و تابعین این فرقه، ایمان را تصدیق به زبان می‌دانند. (12)

دیدگاه کرامیه و جهمیّه

کرامیّه یکی دیگر از فرقه‌های اسلامی است که پیروان آن، ایمان را صرف گفتار زبانی می‌دانند. جهمیّه گویند: ایمان اعتقاد باطنی است و بس (عقد بالقلب). (13)

ابن تیمیّه ضمن رد قول کرامیّه و جهمیّه می‌گوید: ایمان مترادف با تصدیق نیست بلکه معنای "اطمینان" هم می‌شود. (14)

به نظر می‌رسد که همه فرقه‌های یاد شده به گوشه‌ای از معنای ایمان اشاره کرده و هیچ کدام تعریف و معنای دقیقی از آن ارائه نداده‌اند و آنچه در آیات و روایات تبیین شده، خلاف تلقی و برداشت این گروه‌ها و فرقه‌هاست.

حقیقت ایمان از دیدگاه شیعه

بزرگان شیعه در تفسیر حقیقت ایمان گفته‌اند که ایمان همان تصدیق قلبی و زبانی است ولی عمل به ارکان را برخی، جزء حقیقت ایمان دانسته و بعضی دیگر آن را جزء مراتب بالای آن فرض کرده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی، از بزرگترین متکلمان شیعه، می‌گوید:

"ایمان مشتمل بر این تصدیق خاص است و این قدر، قابل زیادت و نقصان نباشد؛ چه اگر کمتر از این باشد، ایمان نباشد و اگر زیادت از این باشد، کمال ایمان است." (15)

تصدیق، تصدیق قلبی و زبانی را گویند. تصدیق قلبی و باطنی لازم است؛ زیرا اظهار ایمان به زبان، به نص قرآن که فرمود: "قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا" کافی نیست. و نیز اعتقاد قلبی بدون التزام عملی کامل نیست؛ چرا که خداوند فرمود: "وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ" (16)

خواجه طوس، عمل به ارکان را که در روایت آمده از کمال ایمان می‌داند؛ نه جزء ایمان اما نظرش به تفصیل عقاید و اعمال است نه به دو اصل اولی. همچنین معتقد است افراد ناقص و عاجزی که مقصر نباشند، از عذاب الهی در امان هستند. مقابل ایمان، کفر است و کفر آن است که شخص، دارای ایمان نباشد یا معتقد به ضد ایمان باشد یا غافل از آن. فسق آن است که فرد، مؤمن باشد و از اطاعت الهی بیرون و نفاق آن است که شخص ایمانش را آشکار کند و کفر را پنهان بدارد. (17)

آنچه نزد علمای شیعه درباره حقیقت ایمان مسلم پنداشته شده، چنین است:

"صرف علم و تصدیق به این که چیزی حق است در حصول ایمان کافی نیست بلکه باید به مقتضای آن علم

ملتزم بوده و آثار عملی در زندگی او ظاهر باشد؛ به عنوان مثال کسی که علم دارد به این که خداوند متعال

خدایی است که غیر او پروردگاری نیست، باید به مقتضای همین علم که عبودیت اوست ملتزم باشد و به همین اندازه اگر التزام نداشته باشد، مؤمن نیست. پس با این بیان، قول دو گروه باطل می‌شود:

1- قول کسانی که ایمان را مجرد علم و تصدیق دانسته‌اند؛ چون چه بسا علم با کفر قابل جمع باشد.

2- قول آنان که ایمان را در عمل خلاصه کرده‌اند؛ چون عمل، با نفاق قابل جمع است. انسان منافق، بظاهر عمل دارد و لیکن ایمان ندارد.

چون که ایمان همان علم به چیزی همراه با التزام عملی را گویند، به همین خاطر قابل شدت و ضعف است و این است قول حق که اکثر علما گفته‌اند و قول ابو حنیفه و امام الحرمین و دیگران که ایمان را همان تصدیق جزئی گرفته‌اند، باطل می‌شود؛ به دلیل آیه "لizardادوا ایمانا مع ایمانهم" و آیات و روایات دیگر. (18) برخی از علمای شیعه گفته‌اند حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و عمل از مظاهر ایمان است؛ نه از مقومات آن. البته این بدان معنی نیست که تصدیق قلبی و معرفت باطنی، بدون التزام عملی موجب نجات انسان باشد بلکه فقط او را از زمره کافران خارج می‌کند. (19)

چنان که بعداً خواهد آمد قول یاد شده خالی از اشکال نیست و موارد نقض آن از نظرگاه عقل و نقل ظاهر است. اما بعضی دیگر ایمان را دارای اصل و فرع دانسته و معتقدند: اصل آن، تصدیق به دل است و فرع آن، مراعات امر. هر کس که اطاعت بیشتر نماید امن او از عقوبت زیادت‌تر باشد. پس علت امن و ایمان، مراعات نمودن اوامر الهی است. اما در مقابل، عده‌ای گفته‌اند که علت امن از عقوبت، معرفت است نه اطاعت و اگر اطاعت بدون معرفت باشد، سودی ندارد و اگر معرفت بدون طاعت باشد، عاقبت او را نجات باشد. (20) شیخ مفید، در آثار خویش، ایمان را معادل معرفت دانسته و در تصحیح الاعتقاد، گفته است: هیچ عارف به خدا و رسولی، کافر نیست و هیچ جاهل به خدا و رسولی مؤمن، نیست. (21) شیخ طوسی، سید مرتضی، شهید ثانی، علامه مجلسی و علامه حلی همین دیدگاه را ارائه نموده و معتقد به تعادل ایمان و معرفت هستند. (22)

البته مراد ایشان از معرفت، همان معرفت قلبی است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، محل ایمان، قلب است نه عقل (توضیح بیشتر این مطلب در باب ایمان و معرفت و نقد نظریه برابری ایمان و معرفت خواهد آمد). با توجه به دیدگاه‌های مختلف درباره حقیقت ایمان، نگاه علی علیه السلام مؤید این است که ایمان به معنای معرفت به حق (مبدأ، معاد و نبوت) و عمل بر طبق آن است. حضرت علی علیه السلام در چند مورد به این نکته اشاره دارند که ایمان به آرزو و تمنی حاصل نمی‌شود: "ألا انّ الايمان ليس بالتمني و لكنّه بالحقائق" یعنی: آگاه باشید که ایمان با آرزو به دست نمی‌آید بلکه با عمل به حق حاصل می‌شود. (23) و در بیان دیگر می‌فرمایند:

"ای فرزند آدم! هرگاه به حقیقت ایمان رسیدی، از مردم عیب‌جویی نکن. به عیوبی که در تو وجود دارد و به اصلاح نفس خود مشغول باش و آن را از عیب، پاک ساز. (24) و نیز در خطبه‌ای دیگر فرمودند:

"ایمان راهی است روشن و واضح، با چراغی پرتوافکن. به ایمان است که به کارهای نیکو راه توان برد و به کارهای نیکوست که انسان به سوی ایمان هدایت می‌شود. ایمان سبب آبادانی علم است و مردم به واسطه علم است که از مرگ می‌ترسند و به مرگ، زندگی دنیا به پایان می‌رسد و به وسیله دنیا، آخرت بدست می‌آید. (25) پس نمی‌توان گفت که ایمان، صرفاً یک حالت بسیط درونی و باطنی بوده و حقیقت ایمان آدمی در همین امر خلاصه می‌شود. متون دینی چنین مطلبی را تأیید نمی‌کند.

هرگاه حقیقت امری مبهم باشد؛ به گونه‌ای که نتوان به حقیقت آن پی برد، می‌توان با شناخت علائم و خصائص آن، به حقیقتش، نزدیک شد. شه مَلِك لا فتي، در تبیین علائم ایمان و توصیف مؤمن می‌فرماید:

"علامة الايمان ان توتر الصدق حيث يضرک علي الکذب حيث ينفعک و الا يكون في حديثک فضل عن علمک و ان تتقي الله في حديث غیرک."

یعنی: نشان ایمان این است که راست را بر دروغی که سود تو در آن است ترجیح دهی؛ هر چند به زیان تو باشد و گفتارت از علمت افزون نیاید و از خدای بترس هنگامی که از دیگری سخن می‌گویی. (26)

و در بیانی دیگر می‌فرماید:

امر نمازتان را مراعات کنید و به حفظ آن بکوشید و بسیار به جای آورید و به وسیله آن به خدا تقرب جوید که نماز فریضه‌ای است بر مؤمنان که حتماً باید در وقت خود آن را به جای آرند. و نیز مؤمنان کسانی هستند که زکات می‌دهند و هیچ تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد و نیز امانتدار می‌باشند. (27)

در قرآن کریم نیز به این اوصاف اشاره شده است. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید:

"وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ" (28)

یعنی: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی برای او بر می‌گزینند و آنها را تا حد دوستی و محبت خدا، دوست دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند.

و در آیه دیگر آمده است:

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" (29)

یعنی: مؤمنان کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل‌های آنان بترسد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل کنند.

با توجه به قرآن و تطبیق روایات بر آیات، علائم ایمان عبارتند از: صداقت و درستکاری، کم‌گویی، تقوا و خداترسی، اقامه نماز، ادای زکات، امانتداری، عدم شرک به خدا، شدت حب و دوستی به خداوند، ذکر و یاد خدا در دل، توکل به پروردگار و حب و بغض، وقار و متانت، صبر و شکیبایی، سپاس در مقابل نعمت، ترک ظلم و احسان به والدین و... (30) که بیشتر این اوصاف و علائم، به جهات عملی زندگی انسان مربوط می‌شود.

حقیقت ایمان، چیزی است که همه این اوصاف را در خود داشته باشد. بنابراین، نمی‌توان گفت که ایمان، منحصر در امور قلبی و معرفت باطنی است. بهترین تعریف برای حقیقت ایمان همان تعریفی است که علامه طباطبایی صاحب تفسیر گران‌سنگ المیزان ارائه کردند که ایمان، اعتقاد و معرفت قلبی همراه با التزام عملی را گویند که اتصاف به آن، دارای آثار و فواید دنیوی و اخروی است.

ارکان و آثار ایمان

در نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقت ایمان بر چهار پایه استوار است که عبارتند از: صبر، یقین، عدل و جهاد (الایمان علی اربع دعائم: علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد). (31) و کفر که نقطه مقابل آن است، بر چهار پایه بنیان نهاده شد. کنجکاوی بیهوده، خصومت و دشمنی کردن، انحراف از حق و ایجاد اختلاف (و الکفر علی اربع دائم: علی التعمق و التنازع و الزیغ و الشقاق). (32)

از تقابل ارکان ایمان و کفر این نکته به دست می‌آید که هرگاه شخصیت فردی با ارکان ایمان شکل گیرد، اساس کفر از او دور می‌گردد و به عکس؛ زیرا همانگونه که ایمان و کفر قابل جمع نیستند، ارکان آن دو نیز جمع

نمی‌شوند؛ حلم و بردباری با تعجیل در امور بی‌فایده، علم و دانایی با جهل و نادانی، عدل و برابری با ظلم و نابرابری و سعی با سستی، هرگز با هم جمع نمی‌شوند. بنابراین، نمی‌توان ایمان را با جهل یا شک، مقارن دانست؛ زیرا یکی از ارکان ایمان، یقین است (قبلاً گفته شد که ایمان به معنای اعتقاد و تصدیق بوده و تصدیق، برترین مرتبه یقین است). این ادعا پذیرفتنی نیست که حیات مؤمنانه، یک زندگی جاهلانه و همراه با شک و تردید است. با قطع و یقین می‌توان گفت که چنین سخنی، بر مبنای علم و خردورزی استوار نیست؛ چرا که رکن اصلی و پایه اساسی ایمان در زندگی انسان، شناخت و یقین است و مؤمن واقعی، با همین ویژگی شخصیت حقیقی‌اش را در جامعه با زدودن جهل و اجتناب از محارم و کسب محاسن، به دست می‌آورد؛ این است معنای سخنان علی علیه السلام که فرمودند:

"الایمان شجرة اصلها الیقین و فرعها التقی و نورها الحیاء و ثمرها السخاء." (33)

یعنی: ایمان، درختی است که ریشه‌اش یقین و شاخه‌اش تقوا و شکوفه‌اش شرم و حیا و میوه‌اش، بخشندگی و سخاست.

"و بالایمان تکنون النجاة." یعنی: و در سایه ایمان، نجات و رستگاری نهفته است. (34)

"بالایمان یرتقی الی ذروة السعادة و نهاية الحبور." یعنی: به واسطه ایمان، انسان به قله سعادت و نهایت شادی‌ها دست می‌یابد. (35) "ثمرة الایمان، الفوز عند الله." (36) یعنی: ثمره ایمان، رستگاری نزد خداوند است. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: "ثلاث خصال مزین لم یکن فیہ لم ینفعه الایمان: حلم یردّ به جهل الجاهل و ورع یحجزه عن المحارم و خلق یداری به الناس." یعنی: سه خصلت است که اگر کسی نداشته باشد، از ایمانش سودی نمی‌برد: حلمی که با آن، جهل جاهل برطرف می‌شود، ورعی که مانع اعمال حرام می‌گردد و اخلاقی که با مردم مدارا نماید. (37)

تعقل و ایمان

بعد از ذکر مطالبی کوتاه در باب معنای ایمان، علائم و نشانه‌های آن، ارکان و آثار ایمان و تجلی و ظهور ایمان در زندگی انسان، به این موضوع می‌پردازیم که آیا ایمان، با تعقل ارتباط و پیوند دارد یا خیر؟ آیا باورهای اعتقادی و گرایش‌های دینی با خردورزی همخوانی دارند یا این که مبنای ایمان دینی، احساسات و عواطف انسانی است و با تعلیلهای عقلی، منافات دارند؟

به عبارت دیگر، بحث این است که آیا تعقل و تفکر، منشأ باورهای دینی شده یا احساسات و عواطف باعث رویکرد انسان به ایمان می‌شود؟ آیا صاحبان شریعت و مبلغان ادیان الهی؛ یعنی انبیا و امامان معصوم علیهم السلام و پیامبران تبلیغی، برای تبلیغ و ترویج دین، از احساسات مردم استفاده می‌کردند یا با عقل و اندیشه آنان ارتباط برقرار می‌کردند؟ این یک پرسش جدی است که برخی از محققان و اندیشمندان اسلامی را به چالش با یکدیگر واداشته است.

پیش از پاسخ به این پرسش، لازم است به عنوان مقدمه، نگاهی اجمالی به احادیث ولی الله الاعظم علیه السلام داشته باشیم که در باب فضیلت و ارزش نهادن به عقل و علم بیان فرمودند؛ زیرا تا جایگاه عقل و اندیشه در فرهنگ علوی مشخص نشود، نمی‌توان به این سؤال، پاسخ درستی داد.

بنابراین، نخست به جایگاه عقل و فضیلت علم از دیدگاه علی علیه السلام اشاره می‌کنیم، سپس به پاسخ سؤال یاد شده می‌پردازیم.

جایگاه عقل از نگاه حضرت علي عليه السلام

شاید کمتر موضوعي، مثل به کارگیری عقل و اندیشه در بیانات علي عليه السلام مورد توجه قرار گرفته باشد. در سخنان گهربار ایشان، از عقل، به منشأ شرافت و شخصیت انسانی، (38) زیور و زینت آدمی، (39) ریشه و سرچشمه همه خوبیها، (40) عامل سعادت انسانی، (41) ابزار و سلاح همه کارها، (42) درمان و علاج ناکامیها، (43) حیات و زندگی روح، (44) اصل و ریشه دانش و انگیزه فهم و درک انسان (45) و در یک جمله سرچشمه ادب و دینداری (46) و عشق و تعهد و ایمان، (47) یاد شده است. تمام این تجلیها از عقل، نشانه ارج و عظمتی است که آن حضرت، برای به کارگیری آن در حیات و زندگی انسانها قائل هستند. درباره منزلت و جایگاه علم از نگاه علي عليه السلام نیز به اختصار بحث می‌کنیم.

جایگاه علم از دیدگاه علي عليه السلام

در باب فضیلت علم، سخنان و بیانات زیبایی از امیر بیان روایت شده که در حدّ گنجایش مقال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

علم و دانش، میراثی است ارجمند، (48) دارای ارزشی بالاتر و برتر از مال و سرمایه، (49) موجب اجتناب و دوری از محارم و معاصی، (50) منشأ خضوع و فروتنی، (51) سرآمد رفق و مدارا، (52) برترین و زیباترین گنجها، زیبایی و زینت در میان مردم و بهترین انیس و همدم انسان در تنهایی، (53) اساس و پایه همه نیکیها، (54) اولین راهنما و آخرین مرحله کمال انسان (55) و در یک جمله، در سایه علم است که عزت دنیا و رستگاری عقبی حاصل می‌شود. (56) علم و ایمان دو برادر همزاد و دو دوستی هستند که هرگز از هم جدا نمی‌شوند. (57) پس عقل و علم منشأ همه خوبیها، مایه فضیلت و موجب عزت و شخصیت و نیز وسیله‌ای برای وصول به کمال و سعادت است و در مقابل، جهل و نادانی سرچشمه همه ناکامیها، باعث جدال و درگیریها، میدان لغزشها و دردناکترین دردهاست.

با این مقدمه، به پاسخ سؤالی می‌پردازیم که در باب تعامل عقل و ایمان مطرح کردیم. برخی معتقدند میان ایمان دینی و تعقل و عقل‌گرایی، هیچ‌گونه رابطه‌ای وجود ندارد:

"ایمان، همانا شنیدن آن خطاب و پاسخ مجذوبانه دادن به آن است و رفتن به دنبال آن و آینده را هم با امید - نه با استدلال - پر کردن. مسأله معاد هم برای مؤمنان یک مسأله استدلالی فلسفی نیست بلکه امید است به این که این خبر، در نهایت ما را به جایی خواهد رساند." (58)

یا این که ایمان را به معنای امید و دل‌بستگی که نتیجه تلقین و تجربه شخصی باشد، دانسته‌اند:

"ایمان عموم متدینان، ایمان با واسطه است؛ یعنی آنها کمتر تجربه مستقیمی از خداوند دارند و مواجهه با امر متعالی برایشان کمتر رخ می‌دهد اما از آنجایی که به پیامبر اعتماد دارند، از این طریق و به این واسطه، خداوند را می‌یابند و به او اعتماد می‌کنند." (59)

در پاسخ باید گفت از متون دینی (آیات و روایات) به دست می‌آید که نه تنها هیچ گونه تضادی میان ایمان و تعقل نیست بلکه آن دو، ملازم و مکمل یکدیگر بوده و هرگاه با هم جمع شوند، مایه کمال فرد و جامعه خواهند شد. در کلمات و بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه بارها به این نکته تصریح شده است که تلفیق علم و دین، موجب رشد و تعالی جوامع انسانی و پیشرفت و توسعه جامعه بشری و ام‌دار همین اتحاد و یگانگی است. به عکس، انفکاک و جدایی میان آن دو، موجب انحطاط و عقب‌ماندگی و گمراه ساختن فرد یا جوامع

انسانی است. یکی از نکات مهم که علی علیه السلام در نهج البلاغه، بر آن تأکید کرده و پیروان خویش را به آثار مخرب آن توجه داده‌اند مسأله تفکیک آگاهی و ایمان، یا جدایی علم و دین است. از دیدگاه آن امام بزرگوار، نه تنها پایه و اساس دین، معرفت و شالوده ایمان، علم و آگاهی است بلکه مهمترین هدف از بعثت انبیا، زدودن حجاب جهل و بارور ساختن قوه عقل و تقویت ایمان در سایه معرفت بوده است. در این باره، سخنان آن حضرت را در سه قسمت بیان می‌کنیم.

الف) نجات از جهل و برانگیختن عقول هدف بعثت انبیا

حضرت علی علیه السلام، در نهج البلاغه هدف از بعثت انبیا را چنین تبیین می‌کنند: خداوند متعال از میان فرزندان آدم پیامبرانی را برگزید و از آنان پیمان گرفت که هر چه را که به آنها وحی می‌شود، به مردم برسانند و در امر رسالت او امانت نگه دارند. هنگامی که بیشتر مردم، پیمانی را که با خدا بسته بودند، شکسته و حق پرستش او را ادا نکردند و برای او در عبادت شریکانی قرار داده و شیطانها از شناخت خداوند منحرفشان کرده بودند و پیوندشان را از پرستش خداوندی بریده بودند که پیامبران را به میانشان فرستاد. پیامبران از پی یکدیگر آمدند تا از مردم بخواهند که آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده به جای آرند و نعمت او را که از یاد برده‌اند، یاد آورند و از آنان حجت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده است و خردهایشان را که در پرده غفلت مستور گشته بر انگیزند و نشانه‌های قدرتش را که بر سقف بلند آسمان آشکار است، به آنها نشان دهند.

و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا آنان را از گمراهی نجات دهد و ننگ جهالت را از آنان بزداید. (60)

بنابراین، هدف اصلی و مهمترین رسالت انبیای عظام و پیامبران الهی، دیندار کردن مردم و توجه دادن آنان به خداوند و زنده کردن فطرت ایشان و نیز زدودن لکه ننگ جهالت و گمراهی از پیشانی قومهایی بود که در اثر گذشت زمان، این دو نعمت و موهبت عظیم الهی را از دست داده بودند. علی علیه السلام در این خطبه یادآور می‌شود که تقویت ایمان مردم و تکامل اندیشه و عقولشان، وظیفه اصلی همه فرستادگان الهی بود؛ یعنی انبیا فرستاده نشدند تا مردم را با همان جهل و ناآگاهی، به سوی خداوند سوق دهند. بلکه موظف بودند که پرده جهل را از آنان کنار بزنند و نور علم را در قلوبشان روشن کنند تا خود با درایت و به کارگیری اندیشه، در حدّ خویش خدا را شناخته و عبادت نمایند. نقش شناخت و معرفت و استفاده از عقل و اندیشه در دینداری و ایمان آدمیان، به اندازه‌ای است که اساس و شالوده دینداری و ایمان‌گرایی دانسته شد؛ چنان‌که در ابتدای همین خطبه آمده است: "أول الدین معرفته و کمال معرفته، التصدیق به و..."

ایمان اگر منشأ عقلانی نداشته باشد، ایمان واقعی و پایدار نیست؛ همان‌گونه امام صادق علیه السلام فرمودند: "من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجه منه الرجال." (61)

یعنی: کسی که دین خود را از حرف دیگران گرفت با حرف دیگران نیز از دست خواهد داد.

بالاخر از آن، اگر شخص، عاقل نباشد، مؤمن محسوب نمی‌شود؛ چنان‌که علی علیه السلام فرمودند: "ما آمن

المؤمن حتی عقل" (62) یعنی: مؤمن تا خردمند و عاقل نشد ایمان نیاورد.

پس معرفت، چشمه جوشان ایمان است که همه پیامبران از جانب حق آمده‌اند تا بشر را به سوی آن رهنمون سازند، و درست است که گفته شود:

"کسی که به عقلانیت حداکثری قائل است، از سر احساسات، به ایمان متوسل نمی‌شود، بلکه صحت دیدگاهش را اثبات می‌کند." (63)

ب) انحراف عقل؛ منشأ فساد دین و تباهی ایمان

این که برخی، از صراط مستقیم، منحرف شده و آخرت خود را تباه می‌سازند؛ از یاد حق غافل گشته و در دنیا خود را به گناه آلوده می‌سازند و گوهر گرانبهائی شخصیت انسانی خویش را با متاع ناچیز دنیا به ثمن بخرس، معامله می‌کنند، ناشی از عدم بهره‌گیری از عقل است؛ زیرا استفاده از عقل، به معنای پرستش خداوند رحمان و کسب و تحصیل بهشت و اصلاح دنیا و آخرت است؛ چنان که امام صادق علیه السلام در تعریف عقل فرمودند: "العقل ما عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان." (64) یعنی: عقل چیزی است که خداوند رحمان، با آن عبادت شده و بهشت، با آن کسب شود.

امام اول علیه السلام در علل دوری از حق و تباهی ایمان می‌فرماید: "ضلال العقل یبعد عن الرشاد و یفسد المعاد." (65) یعنی: گمراهی خرد، انسان را از راه راست، دور می‌سازد و آخرت را تباه می‌کند. پس با سرمایه عقل است که دین، شناخته شده و تدبیر حفظ می‌گردد و با نبود جهل است که دین و آخرت تباه می‌شود. به دلیل اهمیت همین نکته، علی علیه السلام در وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن 7 عقل را بالاترین سرمایه انسانی معرفی می‌کنند. (66) زیرا در سایه عقل، شخصیت انسان محفوظ می‌ماند و با فقدان و یا انحراف آن، هویت انسانی مخدوش می‌گردد.

ج) عقل و آخرتگرایی

نشانه جهل، سطحی‌نگری، نزدیک‌بینی، شهوترانی و در یک جمله، دنیاگرایی است و نشانه عقل، عمق‌نگری، دوراندیشی، دینداری و آخرتگرایی است؛ چنان که علی علیه السلام فرمودند: "العقل من هجر شهوته و باع دنیاہ بآخرته." (67) یعنی: عاقل کسی است که از شهوتش دور گردد و دنیای خود را به آخرتش بفروشد. بنابراین، دخالت عقل در عقاید دینی و ایمان مذهبی و پیوند وثیق میان آن دو بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست و با توجه به آیات و روایات عدیده‌ای که در این زمینه وجود دارد، کمترین تردید در این امر روا نیست: "آنچه که قوام دین بر آن است ثبات و دوامی است که نتیجه تعین عقلی و یا شهود قلبی است." (68)

رابطه ایمان و شک

برخی از روشنفکران مسلمان، گاه به اشاره و گاه به تصریح، در وجود پیوند میان علم و ایمان تردید کرده و بسیار کوشیده‌اند تا ایمان مؤمنان را با شک قرین ساخته و علم و یقین را که شالوده ایمان می‌باشد، متزلزل سازند: "شک کاملاً با ایمان دینی سازگاری دارد و نه فقط سازگاری دارد بلکه مؤلفه ایمان دینی است." (69) "ایمان با شک، کاملاً دست در آغوش است و ارزش مؤمن به این است که به رغم شک، از مقتضیات ایمانی‌اش دست بر ندارد. بنابراین، یک شخص شک می‌تواند متدین باشد؛ چون برخی از گزاره‌های دینی قابل اثبات عقلانی نیستند." (70)

"درباره ارتباط ایمان با یقین که محل بحث ماست، ایمان دینی را می‌توان نوعی امید به حساب آوریم؛ به شرط آن که امید را با خوش‌بینی اشتباه نکنیم. ایمان در خلأ معرفتی، به وجود می‌آید." (71)

یکی دیگر از همین متفکران می‌گوید:

"مفهومی که در مقابل ایمان قرار می‌گیرد، یأس است نه شک فلسفی. حقانیت ایمان از سنخ حقانیت فلسفی نیست و... بنابراین، شک در ایمان، به معنای یأس است." (72) و دیگری گفته است:

"ایمان بیشتر به معنای توکل و اعتماد است تا به معنی قطع و یقین." (73)

بیشتر این سخنان که برگرفته از شک دستوری دکارت (74) است اگر به این معنا باشد که شک، گذرگاهی برای رسیدن به یقین است؛ یعنی برای وصول به یقین باید از پل شک عبور کرد شاید مطلب درستی باشد و اگر غیر از آن باشد سخن نادرستی است. این که در صحت و درستی معنای اول هم، تردید کردیم، به این دلیل است که چنین معنایی در فرهنگ دینی ما نیامده است. در متون اسلامی، شک، بسیار مذمت و در برخی از روایات، از بین برنده ایمان و نتیجه جهل و نادانی معرفی شده است.

مولای متقیان، شک را نتیجه جهل، (75) محو کننده ایمان، (76) تباه کننده دین، (77) کفر به خداوند متعال، (78) خاموش کننده نورانیت دل، (79) باطل کننده دین و فاسد کننده یقین، (80) میوه حیرت و سرگردانی (81) و پدیدآورنده شرک و بت پرستی (82) می‌دانند. آن حضرت، هنگامی که صدای نماز و قرائت قرآن یکی از خوارج را شنیدند، فرمودند: خواب توأم با یقین بهتر از نماز خواندن با شک [در دین خدا] است. (83) همچنین فرمودند: از مجادله پرهیز کنید؛ زیرا جدال در بحث موجب شک در دین خدا می‌شود. (84) این بیانات، خط بطلانی است بر عقیده شکاکان و همه کسانی که ایمان را از سنخ شک دانسته‌اند. قرآن هم در پاسخ این گروه می‌فرماید:

آیا اخبار گذشتگان از قوم نوح، عاد، ثمود و دیگرانی که بعد از آنها بودند و جز خداوند کسی از حالشان با خبر نیست، به شما نرسیده است؟ رسولان آنان با آیات روشن به سوی آنان می‌آمدند ولی آنها با دست، رسولان، دهانشان را می‌بستند [و یا با دست خود جلوی گفتار آنان را می‌گرفتند]. و می‌گفتند: ما در آنچه که شما ما را به آن می‌خوانید، شک و تردید داریم و رسولان آنان می‌گفتند: آیا در خداوندی که آفریننده آسمان و زمین است، می‌توان شک کرد؟! (85)

البته ادعای ما این نیست که ایمان همه مؤمنان هم‌تراز یقین است ولی عدم پذیرش آن، موجب نمی‌شود که معتقد شویم ایمان با تردید و شک قرین است؛ چرا که التزام به این مطلب، دارای توالی فاسدهای است که عقل، پذیرش آن را قبیح می‌شمارد.

تقدم علم بر ایمان

پس از تحلیل و اثبات این مطلب که ایمان با علم مقارن است نه با شک، این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک بر دیگری تقدم دارد؟ آیا ایمان مقدم بر علم است یا علم بر ایمان؟ (البته مراد از تقدم در اینجا تقدم زمانی نیست بلکه تقدم در کارایی است.) پاسخ این است که علم جنبه ابزاری دارد و ایمان جنبه غایی. معرفت و آگاهی وسیله‌ای است که موجب تقویت ایمان می‌گردد و زمانی که ایمان تقویت یافت انسان در مسیر حق قرار گرفته و متصل به ذات حق می‌گردد و اتصال به حق، غایت کمال و کمال نیز غایت خلقت آدمی است. البته با ایمان نیز درخت علم و دانش بارور می‌گردد و این زمانی است که مبنای ایمان، معرفت الهی باشد. علامه محمدتقی جعفری در پاسخ به پرسش یاد شده می‌فرماید:

"همان طور که علم، جنبه وسیله‌ای دارد و جنبه هدفی، ایمان همچنین است. جنبه وسیله‌ای علم، عبارت است از کشف واقعیات و جنبه هدفی آن، عبارت است از روشنائی درباره واقعیات. اما جنبه وسیله‌ای، ایمان عبارت است از نیرومند شدن نفس (شخصیت) آدمی برای تنظیم و اصلاح نهایی خویشتن و جنبه هدفی ایمان عبارت است از شکوفایی ذات آدمی در مسیر "اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ". ملاحظه می‌شود که جنبه هدفی ایمان بالاتر از جنبه هدفی علم است؛ زیرا ایمان است که عامل اصلی شکوفایی ذات آدمی در مسیر حیات معقول الهی می‌باشد. ایمان می‌تواند علم را به مفیدیت، در حدّ اعلی برساند. آیا هیچ خردمند آگاهی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که اساسی‌ترین عامل مخرب حیات معقول انسانها، علم بی‌ایمان بوده است؟! اگر علم بی‌ایمان، در هر عرصه ظهور پیدا کند، انسان و انسانیت را تباه می‌سازد." (86)

بنابراین، می‌توان گفت ریشه ایمان در دل همانا علم و یقین و شکوفه آن در زبان، کلمات زیبا و میوه‌اش در ظاهر، همان رفتار پسندیده است.

ایمان و معرفت

این مطلب مسلم است که ایمان با معرفت و شناخت گره خورده است. هر چند متون دینی این نکته را ثابت می‌کند اما برخی تلاش دارند که ایمان را در حدّ معرفت و شناخت محدود نمایند. دقت در حقیقت ایمان، این دیدگاه را باطل می‌سازد:

"ایمان در قرآن گونه‌ای از علم و معرفت را داراست ولی تمام هویت آن از سنخ علم و معرفت نیست بلکه افزون بر آن، تسلیم و خضوع در برابر حق نیز می‌باشد." (87)

مسأله ایمان چیزی بیش از علم است؛ ایمان خضوع و خشیت و تسلیم را در دل خود دارد و همین موجب می‌شود تا ارتباط تنگاتنگی با مقوله عمل داشته باشد. (88) در آیات و روایات، چنان پیوند عمل و ایمان محکم تلقی گردیده است که بسیاری از علمای علم کلام، عمل را جزء ایمان دانسته‌اند.

نقد نظریه برابری ایمان و معرفت

از میان اندیشمندان معاصر، برخی گفته‌اند که ایمان، برابر معرفت است و با استناد به گفتار بزرگانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، علامه حلی و ملا صدرا، بر این اندیشه پافشاری می‌کنند. نویسندگان کتاب ایمان دینی در اسلام و مسیحیت بر این نکته تأکید دارد که ایمان، معادل معرفت است. او پس از بیان دیدگاه متفکران شیعه درباره ایمان، نتیجه می‌گیرد:

"ایمان از نظر متفکران و اندیشمندان شیعه، عبارت است از علم و معرفت به خدا و رسولش. معرفت در کلام غالب علما، به معنای معرفت فلسفی و عقلانی است." (89)

و در مورد دیگر می‌گوید:

"از نظر علمای شیعه، اصل ایمان، معرفت است. یا معرفت حاصل است که ایمان وجود دارد و یا نیست که از ایمان هم خبری نخواهد بود." (90)

باید گفت دیدگاه مزبور از چند جهت، دچار اشکال است. این ادعا که متفکران شیعه قائل به همین قول هستند، نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارد؛ چه این که قول مشهور متفکران شیعه، این نیست. شیخ مفید می‌گوید:

ایمان، تصدیق به قلب و زبان و عمل به جوارح را گویند و اصحاب ما امامیه معتقد به همین قول می‌باشند. (91)

علامه طباطبایی¹ بر این عقیده تأکید دارد که عمل، جزء ایمان است. (92)
نویسنده کتاب نظریه ایمان در عرصه کلام و قرآن در نقد این دیدگاه به نکته ظریف و در خور توجهی اشاره می‌کند:

"ایمان، تصدیق است اما تصدیق، عنصری بیش از معرفت لازم دارد. عمل، لازم ایمان است و برخی از آیات مثل آیه 22 سوره مجادله بر این پیوند، تأکید دارد." (93)
به نظر می‌رسد این اندیشه به صواب، نزدیکتر و با متون دینی سازگارتر باشد. هرچند این ادعا نیز نیاز به استدلال و اثبات دارد ولی در این مختصر، مجال آن نیست.

عقلانیت دین اسلام

بی‌گمان همه تعالیم و احکام دین، خودپذیر نیستند و تردیدی وجود ندارد که برخی از آن تعالیم و دستورات دینی، تعبدي محض بوده و عقل بشری از درک آنها عاجز و ناتوان است. اما این بدان معنا نیست که تعبدیات دینی با عقل و استدلالات عقلی ناسازگارند. وقتی گفته می‌شود فلان حکم در دین تعبدي است، برخی چنین می‌پندارند که در واقع، دخالت عقل در دین یا رهیافت عقلی برای دین بیش از آن که موجب استحکام عقاید دینی افراد شود، باعث تزلزل و تضعیف ایمان و اعتقاد مؤمنین می‌گردد؛ زیرا در بسیاری از موارد، مسائل دینی با دقت‌های عقلی سازگار و هماهنگ نیست. به همین جهت، راه دادن پای عقل در منطقه دین، جز این که افراد متدین را در هاله‌ای از سرگردانی و اضطراب قرار دهد، ثمره دیگری ندارد. پس بهتر آن است که دین و تعالیم و دستورات دینی را تعبداً بپذیریم نه تعقلاً و این دو؛ یعنی تعبد و تعقل، جمع شدنی نیستند. این چنین تلقی و برداشتی نسبت به ادیان تحریف شده شاید درست باشد ولی در مورد دین اسلام، به طور قطع، باطل است؛ زیرا در این دین، ویژگی‌هایی چون تمامیت، ابدیت و جامعیت نهفته است و این ویژگی‌ها با چنین تصویری، در تنافی و تضاد است. در این دین، نه تنها در اعتقاداتش، جنبه عقلانی رعایت شده بلکه در بسیاری از فروع و تعبدیات آن نیز، جهات عقلانی لحاظ شده است؛ چنان که امام رضا علیه السلام فرمودند:

خدای عزوجل پیغمبر ما را قبض روح نکرد مگر بعد از آن که دین را برای او تکمیل نمود و قرآن را که در آن بیان هر چیزی است، نازل فرمود و در آن، حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع مایحتاج بشر را به طور کامل شرح داد و خودش در این کتاب فرمود: "ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ" ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم. (94)
یعنی با تعقل و تأمل می‌توان همه نیازهای فردی و اجتماعی خود را از قرآن استنباط نمود و در زندگی به کار گرفت و جامعیت دین به همین معناست.

عقلانیت اسلام از نگاه حضرت علی علیه السلام

همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، علی علیه السلام در بیاناتش، بارها بر عقلانیت و برهانی بودن دین اسلام تأکید ورزیدند. گویا این خطر را برای دین احساس می‌کردند که برخی، دین را به انحراف می‌کشاندند و تصویری نازیبا از اسلام، برای مردم صورت‌سازی می‌کنند. به همین جهت، در بیشتر سخنانی که درباره سیره رسول‌الله صلی الله علیه و آله و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند مردم را به عقلانیت دین اسلام، توجه می‌دادند؛ مثلاً در مورد سیره صاحب شریعت اسلام می‌فرمایند:

همانا در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله راهنمایی بر بدیها و زشتیهای دنیا باشد؛ زیرا آن حضرت در دنیا با

اهل بیت خود شکم سیر نخورد و با بزرگی مقام و منزلتی که داشت از زخارف دنیا دوری جست. پس هر ناظری باید با عقل خویش بنگرد که آیا خدا او را گرامی داشت یا خوار نمود." (95)

در این بیان نورانی، عقل را در تشخیص امور مادی و معنوی ملاک و معیار قرار دادند. و در بیانی دیگر می‌فرمایند: "خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را با نور نبوت و برهان آشکار فرستاد." (96)

یعنی صاحبان اندیشه و ارباب عقول که با برهان و استدلال مأنوسند، در هدف و انگیزه بعثت تردید نمی‌کنند و شبهه‌ای به دل راه نمی‌دهند. علت این امر را خود حضرت بیان می‌دارند:

خدای بزرگ اسلام را (بر همه خردمندان) واضح و آشکار نمود و برای کسی که در آن، وارد گردد (مسلمان شود) راه‌های سرچشمه آن را آسان گردانید و ارکان و پایه‌های آن را محکم و استوار نمود (اصول و فروعش را روی دو پایه عقل و علم بنا نهاد). تا کسی نتواند بر آن دین غلبه و فزونی یابد. پس آن را امن قرار داد برای کسی که خود را به آن متصل نمود و برهان و دلیل برای کسی که به وسیله آن سخن گفت و نور برای کسی که از آن روشنی طلبید و فهم برای کسی که تدبر نمود و عقل و خرد برای کسی که تفکر کرد و... (97)

توضیح این که چون اساس و پایه اسلام بر تعقل و تفکر استوار است، همه اندیشمندان و خردمندان عالم آن را می‌پذیرند و به همین سبب کسی را یارای مقابله با آن نیست و نیز چنین شریعتی مغلوب فکر متفکران و اندیشمندان واقع نمی‌شود. بسیار روشن است دینی که رهبران این همه تأکید بر خردورزی و عقل‌گرایی داشته و از طرفی خودشان جزء بزرگترین اندیشمندان و متفکران باشند، در عقلانی بودن مفاد آن دین و خردپذیری تعالیم آن کمترین تردیدی روا نیست. با این وصف، بر هیچ صاحب اندیشه و فکری پوشیده نیست که اگر شبهه‌ای در این زمینه مطرح شود بی‌گمان، در عوامل دیگری، ریشه دارد. به گواهی تحقیقات تاریخی اکثر شبهات در این زمینه از ادیان تحریف شده بویژه مسیحیت سرچشمه می‌گیرد. برخی، ریشه دین توحیدی مسیح علیه السلام را متزلزل ساخته و در تحریف آن کوشیده و معجونی از گفتارهای بشری را به نام مسیحیت برای مردم تبلیغ و ترویج نموده‌اند. عالمانی که تمایلشان به دنیا، آنان را ابزار دست حاکمان قرار داده و دین الهی را آنچنان مطابق میل و خواسته قدرتمندان تفسیر کرده‌اند که دینداری مترادف تقلید کورکورانه و تدبر و اجتهاد در دین، مساوی با بی‌دینی یا ضدیت با دین تلقی شد.

متفکران مسیحی در غرب، به خوبی رسالت تغییر کلمات و حیانی را انجام دادند؛ چنان که قرآن هم این نکته را تأیید کرده است و فرمود: "يَحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ" (98)

پس از آن که آنان، حقایق دینی را به صورت غیرواقعی برای مردم عرضه کرده و به جای شریعت حق موسوی و عیسوی، موسی و عیسی ساختگی را به اذهان جوامع اروپایی القا کردند مردم به دین ساختگی پشت پا زدند نه به دین و حیانی و الهی. این که واقعیت اسلام محفوظ مانده و متن آن بدون هیچ گونه تحریفی در دست ماست، بخوبی بیانگر این است که هیچ یک از تعالیم آن، مخالفت با عقل ندارد و به همین دلیل، مناقشه‌هایی که در ادیان دیگر وارد است، بر اسلام وارد نیست و اگر نبود این وصف دین، قطعاً پایه‌های آن به ضعف و سستی می‌گرایید. شاید بتوان ادعا کرد که یکی از مهمترین عامل در حفظ اسلام بعد عقلانی آن بوده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام مفسر معارف عقلی قرآن

اگر در علم کلام، دفاع عقلانی از گزاره‌های دینی، یکی از رسالتهای متکلمین به شمار آمده به دلیل تأکیداتی بوده است که پیشوایان دین در این زمینه داشته‌اند. در حقیقت، عالمان شیعی تداوم بخش همان سیره‌ای می‌باشند

که رهبران‌شان بر طبق آن طریق رفتار می‌کردند و این بدترین اهانت به شیعه است که گفته شود آنان به دلیل خردورزی و به کارگیری عقل و شیوه‌های عقلانی، از سنت نبوی و سیره علوی دور شدند. چگونه می‌شود چنین سخنانی را بر زبان آورد در حالی که اکثر علمای بزرگ شیعه و سنی اعتراف دارند که علی علیه السلام حکیم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و عقل و اندیشه آن حضرت با عقل دیگر اصحاب، قابل قیاس نبود. کلام زیبایی بوعلی سینا در رابطه با علی علیه السلام تأییدی بر این نکته است: "کان علی علیه السلام بین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کالمعقول بین المحسوس". یعنی: علی علیه السلام میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله مانند امري عقلي بود در میان اجسام مادي و محسوس.

پس شیعه در حقیقت، آینه همان تفکری است که پیشوای نخستین، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن تأکید داشتند. مباحث عقلي و فلسفي در نهج‌البلاغه چنان عمیق است که برخی آن را در حدّ اعجاز دانسته‌اند. استاد مطهری می‌گوید:

"بیشتر بحث‌های نهج‌البلاغه درباره توحید، بحث‌های تعقلي و فلسفي است. اوج فوق‌العاده نهج‌البلاغه در این مباحث، نمایان است. علی علیه السلام در این قسمت، داد سخن را داده است. نه پیش از او و نه بعد از او کسی به او نرسیده است." (99)

قرآن کریم، دارای مفاهیم ساده‌ای است که بسیاری از آیاتش مورد فهم است و چون کتاب زندگی است، باید تعالیم و دستوراتش این چنین باشد ولی برخی آیاتش دارای مفاهیم بلند عقلي است که هر کسی را یارای فهم آن نیست. مسائلی از قبیل توحید، قضا و قدر، لوح محفوظ، عالم ارواح، وحی و معاد از مباحث دقیق عقلي است که نیاز به تفسیر و تبیین دارند. همه این مباحث، در کلمات پیشوایان دین علیهم السلام بویژه علی علیه السلام تبیین شده است. اگر نبود سخنان علی علیه السلام، شاید دریچه معارف عقلي قرآن هرگز گشوده نمی‌شد. به همین جهت، اگر بگوییم تفکر فیلسوفان بزرگ شیعی و اندیشه‌های بلند آنان، متأثر از سخنان علی علیه السلام است، گزاف نگفته‌ایم. فلسفه پیدایش حکمت و کلام در میان مسلمین به دلیل رویکرد عقل‌گرایی و خردورزی دین بود. در طول تاریخ اسلام، کسانی که در تقویت عقول و اندیشه خود کوشیده‌اند، بیش از کسانی که به ظاهر دین بسنده کرده‌اند، در تبلیغ دین تأثیر داشته‌اند؛ زیرا آنان که اهل تعقل و تدبیرند، دین را که منبع وحیانی داشته و از خالق عقول سرچشمه گرفته است با چهره عقلي و منطقی‌اش معرفی می‌نمایند. اما کسانی که اهل تفکر و اندیشه نیستند، هم از فهم صحیح دین عاجزند و هم از معرفی چهره واقعی آن ناتوان.

با توجه به همین نکته است که اگر دین اسلام با زبان علی علیه السلام معرفی شود، مغایر اسلامی خواهد بود که در گفتار دیگران تبیین گردد و شاید علت اصلی اختلاف و شکاف اسلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین نکته نهفته باشد؛ زیرا حضرت علی علیه السلام با دقت و تدبیری که داشتند مغز اسلام و لب دین را تشریح می‌کردند ولی نابخردان به دنبال پوسته و قشر آن بودند.

از بیانات نورانی آن خلیفه ظاهری و باطنی پیامبر صلی الله علیه و آله است:

عمق حکمت، با عقل و عمق عقل، با حکمت بیرون آید. و حسن تدبیر ادب شایسته را ثمر دهد. و نیز می‌فرمود: تفکر و تعقل، مایه زندگی دل شخص با بصیرت است. چنان که رونده در تاریکی، با نور گام بر دارد به خوبی‌هایی یابد و اندکی در راه، درنگ نکند. (100)

ملازم با حق باشید و از شبهات و گفتار سُست پرهیز نمایید. (101)

علامه طباطبایی قدس سره در توضیح این حدیث می‌فرماید:

"ملازم حقیقت بودن، اصل و اساس حکمت است. دلایل واقعی را فرا گیرید و خود را با برهان و منطق مجهز سازید و از شبهه و مغلطه کاری بپرهیزید. علی علیه السلام در این سخنانش به نحوه اتخاذ روش علمی برای رسیدن به حقایق، اشاره می‌کند و آن عبارت است از روش استدلال و برهان که در آن، به اتفاق و اجماع رجال بر قولی و یا مسلم بودن و شهرت آن نزد علما اعتماد نمی‌شود. پس حقیقت، حقیقت است؛ اعم از آن که مردم آن را بشناسند یا منکر آن باشند." (102)

در پایان، بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه 49 از سوره ذاریات را نقل می‌کنیم که یک مورد از شواهد متعددی است بر این که آن حضرت، مفسر معارف عقلی متون دینی بوده‌اند. در این آیه آمده است: "وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ". یعنی: هر چیزی را جفت آفریدیم تا شاید شما به یاد خدا باشید. از این که در موجودات غرائزی گوناگون قرار داد، گواه آورد که صانع آنها چنین غرایزی را ندارد و چون اشیاء هر یک در وقت و زمانی واقعند معلوم گردید که خود او در محدوده زمان قرار نمی‌گیرد. بعضی از موجودات را از نظر برخی دیگر پنهان ساخت تا اثبات کند که میان او و بندگان حجابی جز وجود ناقص خود آنها نیست. او پیش از آن که بنده پرورده یا پرستنده‌ای، روی زمین پیدا شود پروردگار و آفریدگار بود و قبل از آن که معلوم و یا مسموعی باشد او عالم و شنوا بود و... (103)

سخن پایانی این که انسان با تعقل و خردورزی انسانیت خویش را می‌یابد و با ایمان‌گرایی و دین‌باوری بُعد انسانی‌اش را کامل می‌کند.

انسان بدون تعقل و بدور از تدین، دارای صورت آدمی ولی تهی از حقیقت انسانی است. در فرهنگ علوی، انسان به "کون جامع" معنی شده است؛ یعنی انسان دارای هویتی است که آن هویت و شخصیت در قوس صعود که از مهد عالم طبیعت شروع می‌شود، با خردورزی و ایمان‌گرایی به مقام خلیفه‌اللهی بار می‌یابد؛ یعنی اگر با اندیشه خویش به سوی معارف حقه و سیر در آنها به سیر الی‌الله و فی‌الله گرایش پیدا کند، انسان است. (104)

پی نوشت ها :

- 1- محقق و نویسنده.
- 2- ر.ک.: سجادی، فرهنگ و معارف اسلامی، ص 364؛ شرح المصطلحات الکلامیه، ص 48.
- 3- نهج‌البلاغه، حکمت 218.
- 4- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج 19، ص 51.
- 5- الذخیره فی علم الکلام، ص 531.
- 6- شرح المصطلحات الکلامیه، صص 48-49.
- 7- جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، جزء پنجم، ص 392.
- 8- توشی هیکو ایزوتسو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ترجمه زهرا پورسینا، ص 169.
- 9- جعفر سبحانی، پیشین، ص 49.
- 10- همان، ص 50.
- 11- توشی هیکو ایزوتسو، پیشین، ص 151.

- 12- شرح المصطلحات الكلامية، ص 48.
- 13- توشي هيكو ايزوتسو، پیشین، ص 206.
- 14- همان، ص 225.
- 15- خواجه نصرالدين طوسي، اوصاف الاشراف، ص 53.
- 16- علامه حلي، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص 339.
- 17- ابوالحسن شعراني، شرح تجريد الاعتقاد، ص 595-596.
- 18- سيد محمدحسين طباطبايي، الميزان، ج 18، ص 264.
- 19- بحوث في الملل و النحل، جزء پنجم، ص 398.
- 20- سجادي، فرهنگ اصطلاحات عرفاني، ص 171 به بعد.
- 21- مصنفات الشيخ المفيد (تصحيح الاعتقاد)، ج 5، ص 119.
- 22- ر.ك.: محمد تقی فعالی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، ص 74 به بعد.
- 23- ابن ابی الحدید، پیشین، ج 12، ص 13؛ توحید صدوق، صص 227-228.
- 24- نهج البلاغه، خطبه 140.
- 25- نهج البلاغه، خطبه 155.
- 26- همان، حکمت 450.
- 27- همان، خطبه 190.
- 28- بقره / 165.
- 29- انفال / 2.
- 30- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب خصائص المؤمن، ص 78.
- 31- نهج البلاغه، حکمت 30.
- 32- همان.
- 33- آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص 89.
- 34- همان، ص 291.
- 35- همان، ص 298.
- 36- همان، ص 23.
- 37- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص 324؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 78، ص 238.
- 38- اسرار البلاغه، ص 90. "الشرف بالعقل و الادب لا بالاصل و النسب."
- 39- کراچکی، کنز الفوائد، ج 1، ص 199. "زينة الرجل عقله."
- 40- آمدی، پیشین، ص 35. "العقل ينبوع الخير."
- 41- همان، ج 2، ص 114. "کمال المرء عقله."
- 42- همان، ج 1، ص 42.
- 43- مستدرک نهج البلاغه، ص 184. "و کلّ الحرمان بالعقل."
- 44- ابن ابی الحدید، پیشین، ج 20، ص 287. "و العقل حياة الروح."
- 45- آمدی، پیشین، ص 102. "العقل اصل العلم و داعية الفهم."

- 46- آمدي، پيشين، ص 81. "الادب و الدين نتيجة العقل".
- 47- همان، ج 2، ص 264. "ما آمن المؤمن حتي عقل".
- 48- نهج البلاغه، حكمت 5. "العلم وراثه كريمة".
- 49- همان، حكمت 147. "العلم خير من المال".
- 50- دستور معالم الحكم، ص 100. "سئل من العالم؟ فقال: مَنْ اجتنب المحارم".
- 51- كراجكي، پيشين، ص 299. "خفض الجناح زينة العلم".
- 52- دستور معالم الحكم، ص 16. "رأس العلم الرفق".
- 53- ابن ابي الحديد، پيشين، ص 339. "العلم افضل الكنوز و اجملها؛ في الملاء جمال و في الوحدة أنس".
- 54- آمدي، پيشين، ج 1، ص 42. "العلم اصل كل خير".
- 55- همان، ج 1، ص 109. "العلم اول دليل و المعرفة آخر نهاية".
- 56- همان، ج 2، ص 112. "لطالب العلم عز الدنيا و فوز الاخرى".
- 57- همان، ج 1، ص 89. "الايمان و العلم اخوان توأمان و رفيقان لا يفترقان".
- 58- ايمان ديني در گفتگو با محمد مجتهد شبستري، مجله كيان، ش 52.
- 59- ايمان، و اميد، ص 51.
- 60- نهج البلاغه، خطبه اول.
- 61- محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج 2، ص 105.
- 62- آمدي، پيشين، ج 2، ص 264.
- 63- مايكل پترسون، عقل و اعتقادات ديني، ترجمه احمد نراقي و ابراهيم سلطاني، ص 75.
- 64- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 18، ص 187.
- 65- آمدي، پيشين، ج 1، ص 420.
- 66- نهج البلاغه، حكمت 37.
- 67- آمدي، پيشين، ص 86.
- 68- عبدالله جوادي آملی، شناخت شناسي در قرآن، ص 334.
- 69- مجله كيان، ش 52، ص 29.
- 70- همان.
- 71- همان، ص 35.
- 72- همان، ص 14.
- 73- همان، ص 48.
- 74- براي تفصيل بحث، ر.ك.: محمدعلي فروغي، سير حكمت در اروپا، ج 1، ص 178 و كتابهاي تاريخ فلسفه غرب.
- 75- آمدي، پيشين، ص 38. "الشك ثمرة الجهل".
- 76- همان. "الشك يحبط الايمان".
- 77- همان، ص 37. "الشك يفسد الدين".
- 78- همان، ص 16. "الشك كفر".

- 79- همان، ص 60. "الشك يطفئ نور القلب."
- 80- همان، ص 97. "الشك يفسد اليقين و يبطل الدين."
- 81- همان، ص 321. "ثمرة الشك الحيرة."
- 82- همان، ص 295. "بدوام الشك يحدث الشرک."
- 83- ابو نعيم اصفهاني، حلية الاولياء، ج 1، ص 74. "و سمع 7 رجلاً من الحرورية يتهجّد و يقرأ. فقال 7: نوم علي يقين خير من صلاة في شك."
- 84- كراجكي، پيشين، ص 272؛ ابن ابي الحديد، پيشين، ج 20، ص 272. "اياكم و الجدل فانه يورث الشك في دين الله."
- 85- ابراهيم / 9-10. براي تفصيل بحث، ر.ک.: عبدالله جوادى آملی، پيشين، فصل سوم.
- 86- محمدتقي جعفري، شرح و تفسير نهج البلاغه، ج 26، ص 15.
- 87- محسن جوادى، نظريه ايمان در عرصه كلام و قرآن، ص 192.
- 88- همان، ص 196.
- 89- محمدتقي فعالی، ايمان ديني در اسلام و مسيحيت، ص 76.
- 90- همان، ص 79.
- 91- شرح المصطلحات الكلاميه، ص 49.
- 92- سيد محمدحسين طباطبايي، الميزان، ج 15، صص 9-6 و ج 18، ص 281.
- 93- محسن جوادى، پيشين، صص 155-199.
- 94- سيد محمدحسين طباطبايي، پيشين، ج 7، ص 108.
- 95- نهج البلاغه، خطبه 159.
- 96- نهج البلاغه، خطبه 160.
- 97- نهج البلاغه، خطبه 105.
- 98- مائده / 13.
- 99- مرتضي مطهري، سيري در نهج البلاغه، ص 37.
- 100- محمد بن يعقوب كليني، پيشين، ج 1، كتاب العقل و الجهل، ح 34.
- 101- آملی، پيشين، ج 4، ص 53.
- 102- سيد محمدحسين طباطبايي، علي و فلسفه الهي، صص 63-62.
- 103- توحيد صدوق، ص 309.
- 104- حسن حسن زاده آملی، ممد الهمم در شرح فصوص الحكم، ص 30.

***** برگرفته از مجله رواق اندیشه، شماره 40